درس24-دیروز فوق العاده بود!

سلام.

دیروز روز خیلی فوق العاده ای بود.

میخوام وقتی دوستم به خونه برگشت، درموردش بهش بگم.

خب، براش یه نامه مینویسم!

پنلوپ عزیز،

زندگی تو واشنگتن دی سی جالبه.

من مثل دیروز، هر روز چیزای جالبی می بینم.

دیروز رو مثل یه روز کاری همیشگی شروع کردم.

من گفتم که: « دیروز رو مثل یه روز کاری همیشگی شروع کردم.»

من سرکار بودم.

و میخواستم استراحت کنم.

پس رفتم، قدم زدم و قدم زدم و قدم زدم.

(گوش کن)

دیروز رو مثل یه روز کاری همیشگی شروع کردم.

(صحبت کن)

(گوش کن)

میخواستم استراحت کنم.

(صحبت کن)

بعدش، یه چیزی دیدم!

یه جشنواره بود، یه جشنواره ی بزرگ!

این جشنواره ی «فولکلیف اسمیتسونین»ـه.

بله.

این جشنواره ی «فولکلیف اسمیتسونین»ـه.

هر سال، این جشنواره فرهنگ های مختلفی رو نشون میده.

امسال، یکی از فرهنگ ها «فرهنگ باسک» بود.

رقص و غذا و بازی هایی که وجود داشتن!

من دارم رقص سنتی باسک رو می رقصم.

تو جشنواره، من رقص سنتی باسک رو انجام دادم.

اونها دارن غذاهای سنتی باسک رو میپزن.

خیلی غذای سنتی باسکی پختن.

اونها یه بازی انجام میدن.

اون یجور هندباله.

اسمشو چی میگن؟

بهش میگن: پیلوتا!

اونها بازی با دستهاشون و یه توپ کوچیک انجام میدن.

یه چیزی شبه هندباله.

ولی اسم این بازی «پیلوتا»ـه.

این خیلی خوشگله!

این یه هنر سنتی مردم باسکه.

اونا دارن یه کشتی سنتی باسکی درست میکنن.

این جشنواره خیلی سرگرم کننده اس!

کل روز خیلی سرگرم کننده بود.

کی بود اون رو گفت؟

میخوام یه نامه واسه دوستهام بنویسم و بهشون درمورد روزی که سپری کردم بگم!

(گوش کن)

بعدش من یه چیزی دیدم.

(صحبت کن)

(گوش کن)

آن یه جشنواره بود.

(صحبت کن)

خب، من میخواستم در مورد روزی که سپری کردم بهت بگم.

دوستِ من، لطفا زودی بیا و از واشنگتن دی سی دیدن کن.

اینجا خیلی کارها واسه انجام دادن هست!

تا دفعه ی بعد خدانگهدار، آنا.